

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خورشيد پنجم

سميه شهاب



انتشارات نبأ

شاهب ، سمیه
خورشید پنجم / سمیه شاهب . - تهران : نیا ، ۱۳۸۱ .
۴۸ ص . ۲۵۰۰ ریال
ISBN 964 - 6643 - 83 - 3 :
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا .
۱ . حسین بن علی (ع) ، امام سوم ، ۴ - ۶۱ ق .
۲ . شعر فارسی - قرن ۱۴ . الف . عنوان .
۲۹۷ / ۹۵۳ BP ۴۱ / ۴ ش ۱۸۴ خ ۹
کتابخانه ملی ایران
۳۸۵۴۸ - ۸۱ م

خورشید پنجم

مؤلف : سمیه شاهب / ویرایش : عبدالحسین طالعی
حروفچینی : انتشارات نیا / لیتوگرافی : نیا اسکرین
چاپ و صحافی : رامین / چاپ اول : ۱۳۸۱ / کد : ۷۵ / ۱۴۵ / د
شمارگان : ۵۰۰۰ نسخه / قیمت : ۲۵۰۰ ریال
ناشر : انتشارات نیا / تهران ، کارگر شمالی ، کوچه هما ، پلاک ۶
تلفن : ۸-۶۴۲۱۱۰۷ فاکس : ۶۹۴۴۶۱۵
شابک : ۳-۸۳-۹۶۴۳-۹۶۴ ISBN : 964 - 6643 - 83 - 3

طلیعه

امام حسن عسکری علیه السلام :

« اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ بِحَقِّ الْمَوْلُوْدِ فِیْ هَذَا الْیَوْمِ ، الْمَوْعُوْدِ بِشَهَادَتِهِ قَبْلَ اسْتِهْلَالِهِ وَوِلَادَتِهِ ، بَكْتُهُ السَّمَاءُ وَ مَنْ فِیْهَا وَ الْاَرْضُ وَ مَنْ عَلَیْهَا ، وَ لَمَّا یَطْأُ لَابَتَّیْهَا ، قَتِیْلَ الْعَبْرَةِ وَ سَیِّدِ الْاُسْرَةِ ، وَ الْمَمْلُوْدِ بِالنُّصْرَةِ یَوْمَ الْكُرَّةِ ، الْمَعْوِضِ مِنْ قَتْلِهِ اَنَّ الْاُمَّةَ مِنْ نَسْلِهِ ، وَ الشِّفَاءَ فِیْ تَرْبَتِهِ ... »

بار الها از تو مسألت می‌کنم به حق کسی که در چنین روزی (سوم شعبان) متولد شده ، او که پیش از ولادت ، وعدهٔ شهادتش داده شده ، او که آسمان و آسمانیان و زمین و زمینیان در مصیبت وی گریستند ، در حالی که هنوز بر زمین گام ننهاده بود . او که گشتهٔ گریه است ، و بزرگ خاندان ، کسی که در رجعت، پیروز گردد ، و او که بعنوان پاداشی از پاداش‌های جانبازی و شهادتش، ادامهٔ امامت در دودمانش و شفا در تربتش قرار داده شد.^۱

۱- مصباح المتعجد، شیخ طوسی، ص ۲۵۸.

” السلام علیک یا ابا عبدالله ”

سخن آغازین

تولد، یکی از بهترین لحظه‌های زندگی هر کسی است، چه برای خودش - با آن که هیچکس آن لحظه زیبا را به یاد نخواهد داشت - و چه برای اطرافیان. هر کسی را که بیشتر دوست داریم، تاریخ تولد او را هرگز فراموش نمی‌کنیم و علاقه خود را به او، با تبریک گفتن به او نشان می‌دهیم.

این وظیفه، در برابر حجت‌های الهی، بیشتر بر عهده ما قرار دارد. چرا که در اینجا با کسانی روبرو هستیم که به تعبیر فرزندق - شاعر شیعی بزرگ - « محبت آنها دین ماست. » کیست که در سالروز تولد محبوب خود، آرام و آسوده بماند ؟ و به فکر عرض ارادت و ادب نباشد ؟

یکی از این حجت‌های الهی، جگر گوشه رسول خدا، حضرت حسین بن علی علیه السلام است که مهر او در دل ماست، با شیر اندرون شده، با جان به در رود.

این دفتر، لحظاتی از زندگانی آن حجت معصوم خدا را نشان می‌دهد که با زبان کوتاه قلم بیان شده است. و می‌دانیم که هرگز نمی‌توان در باره چنان بزرگواری حق سخن را ادا کرد. تنها برای آن می‌نویسیم که بگوییم: دوستش داریم، آگاهانه به او ایمان آورده‌ایم، و می‌دانیم که هر که حضرتش را دوست بدارد، خدا نیز او دوست می‌دارد.

امید آن می‌رود که همه ما، او را به راستی دوست بداریم. از راهی که دوست دارد برویم، به یاری خدای متعال از آن راه خارج نشویم، و این محبت را در وجود خود بیروانیم، و با یاد و پیروی او، زندگانی‌ای پربار و پربرکت داشته باشیم. بدان امید، این برگ‌ها را که به یاد حضرتش نورانی شده، به دوستداران آن محبوب خدا و رسول، پیشکش می‌کنیم.

﴿ ۱ - انتظار مدینه ﴾

مدینه، شب پر از انتظاری دارد. انتظار واژه‌ای است پر معنا! کسی جز منتظر معنایش را نمی‌داند. شاید خانه‌ای امشب این انتظار را تجربه می‌کند. مدینه منتظر است. تمام زمین، هم نوای مدینه، منتظر رسیدن مژده و بشارتی دوباره‌اند. زمان بر آنان چقدر سخت و سنگین می‌گذرد. امشب ملائکه آسمان

۶ * خورشید پنجم

هم، تسبیح گویان این واژه را تجربه می‌کند. زمین، آسمان، فرشته‌های آسمانی، ستارگان، ماه و آدم دعاکنان، منتظر یک لحظه زیبا بایند، و آن تولد کودکی است، زیباتر از این انتظار. مدینه شهری است عرب‌نشین با مردمی متفاوت. آسمان مدینه، امشب همنوا با خانه‌ای آشنا در این شهر، منتظر تولد کودکی زیبا هستند. یازده ماه پیش در همین خانه، کودکی به دنیا آمده بود. اما انگار آن کودک نباید تنها می‌ماند، و خدا برای او امشب یاری فرستاد.

فاطمه عَلَيْهَا دختر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، حامل این کودک است. اوست که با تولد این پسر، زمین را نورانی می‌کند. و عطر هدایت را، نه تنها به این سرزمین بلکه به تمام آفریدگان و بندگان خدا هدیه می‌کند. در و دیوار این خانه، آذین شده است، از ذکر و یاد خدا. و همه تسبیح گویان دعا می‌کنند، تا فاطمه عَلَيْهَا، زودتر به این انتظار پایان بخشد.

در و دیوار خانه فاطمه عَلَيْهَا فریاد به آسمان برمی‌آورند: آه ای خدای زمین و آسمان! تو را سپاس که ما را قرار دادی روی زمینی که حسین عَلَيْهِ در آن پا می‌نهد. زمین به خود می‌بالد. روی به آسمان می‌کند: آری، این منم که بر پاهای حسین عَلَيْهِ بوسه می‌زنم.

کاش ما هم آن شب در خانه امیرالمومنین علیه السلام بودیم. او را در آغوش می کشیدیم. نور وجودش را به درستی احساس می کردیم و متبرک از وجود حسین علیه السلام می شدیم. سحرگاه سوم شعبان، ماه شهر مدینه روشن تر از روز شده است. دل‌های مشتاقان در انتظار تاب ندارد، تا هر چه زودتر به لحظه وصال برسند. آری! او قدم به زمین می نهد، او که همه منتظرش هستند، سبب افتخار زمین و آسمان است. ای خالق زیبا‌آفرین! تو چقدر مهربانی که این نور را از ما زمینیان ظلمانی دریغ نکردی. تو چه مهربانی که به زمین اجازه دادی تا حسین علیه السلام را در برگردد. اسماء، لبخند زنان، اشک شوق می ریزد. خوش به حال او که از اول، افتخار زندگی با خاندان پیامبر و خدمتگزاری آنان داشته است. اسماء، کودک زیبای آسمانی را در آغوش می گیرد. فاطمه با دیدن این نوزاد، جانی دوباره می گیرد. این است کودکی که پیش از تولد با مادرش حرف می زد. براستی چیست این شاهکار خلقت که بر زمین گام می نهد؟! زمین در طول عمر چند هزار ساله اش، چند لحظه میلاد مانند این لحظه به خود دیده است.؟!

﴿ ۲ - همنام فرزند هارون علیه السلام ﴾

۸ * خورشید پنجم

اسماء فرشته‌ای شده بود که خبر و مژده پایان انتظار را با آغوش کشیدن این نوزاد به رسول خدا ﷺ و علی عَلِيٌّ بدهد. علی عَلِيٌّ کودک زیبا را در آغوش فشرد و بوسه به گونه‌هایش زد. رسول الله ﷺ نوزاد مهربان و آسمانی را روی دستان مبارک قرار دادند. کودکی که کل کائنات آرزوی دیدنش را داشتند. ملائکه او را دوست داشتند.

اما زمینیان، ای کاش این محبت، همه جایی بود و همیشگی. ای کاش همچنان اهل زمین وجود زیبا و مبارک حضرت حسین عَلِيٌّ را تحمل می‌کردند. کاش تاب دیدنش را داشتند.

اسماء، نوزاد را در جامه‌ای سفید پیچید، نشانه‌های فضیلت و کمال، از همان لحظات در او دیده می‌شد. کودک را به خدمت رسول الله ﷺ برد، و به ایشان تقدیم کرد. پیامبر رحمت او را گرفت و در دامن پر مهر خود گذاشت. چشمان آن پدر مهربان، به کودک خیره شده بود. با شادی خاصی در گوش راست او اذان، و در گوش چپ او اقامه خواند.

در این هنگام، جبرئیل نازل شد. او همواره رابط میان خدا و پیامبر بوده و پیامهای آسمانی خدای یکتا را به پیامبر رسانده است. آن روز، این پیام را از جانب خدای بزرگ برای پیامبرش

آورد:

« چون علی عَلِيٍّ نسبت به تو، مانند هارون است نسبت به حضرت موسی علیه السلام، پس این کودک را به اسم پسر کوچک هارون نام گذار، که شبیر است . و چون زبان تو عربی است، او را « حسین » عَلِيٍّ نام گذار.»

اینگونه بود که نام « حسین » عَلِيٍّ از عرش انتخاب شد. به راستی که آن حضرت به این اسم معنا داد: زیبا، مهربان، نیکو و دلربا. از همان دوران بچگی، چشمه جوشان علم و فهم بود.

پس از آن، پیامبر گریه کرد، و از روزی شگفت خبر داد:

« مصیبتی عظیم در پیش رو داری. خداوند! کشنده او را لعنت کن. و تو - ای اسماء - این خبر را به فاطمه عَلَيْهَا مگو!...»^۱

﴿ ۳ - خبر میلاد ﴾

کم کم خبر تولد این نوزاد مبارک به تمام اهل مدینه رسید. مدینه، شهری که خاطرات تاریخی فراوان در آن رقم خورده بود، امروز باز هم شاهد یکی از این صحنه های شگفت بود. خبر دنیا آمدن فرزند علی عَلِيٍّ در تمام کوچه ها و بر زبان مردم

۱ - منتهی الآمال، چاپ قم: دلیل ما، ج ۲، ص ۶۶۰.

۱۰ * خورشید پنجم

می‌پیچید. اهل ایمان از این خبر بسیار خوشحال شده بودند. اما در بین مردم کسانی که چشم دیدن علی عَلِيٍّ و اهل بیت او را نداشتند، چندان از این خبر خوشحال نشدند. در هر حال، این عطر نام حضرت حسین عَلِيٍّ بود که در شهر مدینه می‌چرخید. و می‌رفت تا به کوچه‌ها و شهرهای دور دست، این خبر را بدهد

...

- اسمش را چه گذاشتند؟

- فاطمه حتما خوشحال است، چون پسر اول او حدود یازده

ماه قبل دنیا آمده! ...

- آری! اسم او را حسین گذاشتند. راستی می‌گویند نام این

کودک از طرف خدا روی او نهاده شده است.

- شنیده‌ای که این نوزاد در شکم مادرش با مادر سخن

می‌گفته است.

- انگار هنگام تولد این نوزاد، جبرئیل بر پیغمبر خدا نازل

شده! ...

- حتما پسر زیبایی است، چون در خانه‌ای متولد شده که

حسن یوسف، جلوه‌ای از جمال آنها است.

- باید به خانه او برویم و به علی عَلِيٍّ و فاطمه عَالِيَةَ تبریک

بگوئیم. رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از تولد این کودک خیلی خوشحال

است ...

- شنیدم که حضرت رسول ﷺ با دیدن این نوزاد گریه کرده، اما چرا؟
اینها حرفهایی بود که آن روزها در کوچه‌های مدینه می‌پیچید. هر کسی نظرش را می‌گفت: زن و مرد. مشتاقان اهل بیت آماده می‌شدند تا به فاطمه و علی علیهما السلام تبریک گویند و به دیدار رسول الله ﷺ بروند.

﴿ ۴ - گریه در میلاد ﴾

روز هفتم شد. هفتمین روزی که مُلک و مَلک، همه از ذکر نام حسین علیه السلام برخود می‌بالیدند و زمین افتخار می‌کرد که بر پاهای کوچک حسین علیه السلام بوسه می‌زند.
حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به اسماء فرمودند: «فرزند مرا بیاور». اسماء، افتخاری بس عظیم داشت که در منزل علی علیه السلام خدمت کند. نوزاد آسمانی را نزد پیامبر بردند.
پیامبر موی سر ایشان را تراشید، به وزن موی سر ایشان، نقره صدقه داد. و عطر بر سر مبارک حسین علیه السلام مالید.
پس از آن با شعف خاص، فرزند را به دامن مبارک گرفت. فرمود: ای ابا عبدالله! چه بسیار سخت است برای من کشته

شدن تو!

آنگاه گریه فراوان کرد. اشک از چشمان مبارکش جاری شد،
و از گونه‌های نازنین او سرازیر شد.
اسماء با نگرانی پرسید : پدر و مادرم فدای تو! این چه
خبری است که در روز اول ولادت گفتی و امروز می‌فرمایی و
گریه می‌کنی؟! ... حضرت در جواب فرمودند: بر این فرزند عزیز
خود گریه می‌کنم ، که گروهی کافر ستم‌کار از بنی امیه، او را
خواهند کشت ...

خداوندا! این چگونه زیستن است که بشری چشم دیدن
بهترین خلق را نداشته باشد؟! این چگونه است که در لحظات
زیبای تولد، برای شهادت مولودی مبارک، اینگونه گریسته‌اند؟
و این چه مولودی است که حتی پیامبران پیشین - پیش از
تولدش - در سوگ او گریسته‌اند؟

پیامبر رحمت ادامه داد : « خداوند شفاعت مرا به آنها
نرساند، او را شخصی می‌کشد که در دین من رخنه کرده است، و
به خداوند قسم که او کافر خواهد شد.»

آن حضرت در ادامه فرمودند : « خدایا! از تو، در حق فرزندم
درخواست می‌کنم، آنچه را که حضرت ابراهیم در حق خاندان
خود درخواست کرد.

گریه در میلاد * ۱۳

خداوندا تو ایشان را دوست بدار، و دوستدار آنها را دوست
بدار، و لعنت کن هر کسی که با آنها دشمنی کرده، به چنان
لعنتی که آسمان و زمین از آن پُر شود»^۱ .
اسماء این را شنید و در اندیشه فرو رفت : پس روزگاران
سخت و تیره در پیش است، مگر می شود مردم اینقدر پست و
حقیر شوند که چنین فاجعه ای پیش آورند ؟ نه! نه! چه کسی
این قدر نمک ناشناس است که تاب و توان وجود این عزیز و
میوه دل زهرا را ندارد ؟

اسماء در حال رفتن بود که پیامبر گرامی فرمودند : « این
خبر را به فاطمه سلام الله علیها مگو » . اما آیا به راستی این
خبر از حضرت زهرا علیها السلام محبوبه خدا که دختر پیامبر خدا و
همسر حجت خدا است ، پنهان مانده است ، چگونه ممکن
است که این خبر، از بزرگواری چون او مخفی بماند ؟ چگونه ؟
حال وقت آن رسیده که یک یک منتظران لحظه میلاد،
عرض ادب کنند. آسمان دست افشان است، بیشتر از زمین که
افتخار دارد بوسه بر پای عزیز علی علیه السلام می زند.

تمام ارکان زمین و آسمان در سوم شعبان سال چهارم
هجری دگرگون شده بود. وجود این نوزاد، نوری عجیب، نه تنها

۱۴ * خورشید پنجم

به زمین، بلکه به آسمان‌ها بخشیده بود.
و اینگونه است که هنوز پس از گذشت قرن‌ها، هر سال عرض
ارادت به او بیشتر و بیشتر می‌گردد. تا زمانی که براستی امام
حسین علیه السلام را دوست داریم، خدا ما را دوست دارد. این افتخار
بزرگی است که پیامبرمان در حق ما دعا کرده است.
خداوند! به این مذهب و دین و این امام مبین علیه السلام افتخار
می‌کنیم. و شکر می‌کنیم که ما را به آن هدایت فرمودی.

﴿ ۵ - هدیه الهی ﴾

ملائکه یک به یک صف کشیده بودند، تا به دیدار فرزند
فاطمه علیها السلام بیایند. زمین پر از آسمانیان شده بود. چقدر زیبا
بود لحظه شوق و خنده ملائکه.
فضا پر از ذکر و تسبیح خدا بود، خدایی که با دادن
حسین علیه السلام به زمینیان، بار دیگر لطف به آدمیان ابراز داشته
بود. از تولد نخستین آدم، آدم پیغمبر علیه السلام تاکنون که سالهایی
از رسالت آخرین پیامبر خدا روی زمین گذشت، همه منتظر
تولد این نوزاد آسمانی بودند. هیچ پیامبری نبود که برای این
عزیز اشک نریخته باشد. اکنون فرشتگان الهی نیز برای دیدن
روی او لحظه شماری می‌کردند.

هدیه الهی * ۱۵

خدای متعال با بخشیدن این نوزاد، به زمینیان، هدیه‌ای نو بخشیده بود. این هدیه الهی، نه فقط در طول پنجاه و هفت سال زندگی با عزت این عزیز - که قدرش را هم ندانستند - بلکه در طول صدها سال بعد از حیاتشان، همچنان تازه و برقرار بوده است. اکنون نوبت خانواده‌ای ویژه است که روی زمین، ارج خاصی داشتند، حال نوبت این خاندان بود تا خداوند، هدیه‌ای مخصوص، به آنها عنایت فرماید.

خداوند، جبرئیل را مأمور و حامل این هدیه آسمانی کرده است. ملائکه آسمانی یک به یک برای دیدن عزیز زهرا علیها السلام لحظه شماری می‌کردند. اگر می‌شد، همه آنها به زمین می‌آمدند، و تهنیت‌گویان، شکر خدای را به جامی آوردند. هزاران فرشته، برنده این میدان شده بودند، تا همراه جبرئیل امین پای بر زمین نهند، و در خانه نور، به دیدار برترین و والاترین نوزاد بروند.

ملائکه، تسبیح‌گویان به دیدار خانه‌ای می‌شتافتند که تاج زمین به حساب می‌آمد، خانه‌ای که با تولد این کودک، پنج تن را کامل کرده بود. فرشته‌های عرش الهی، هدیه‌ای از جانب خدا به زمین حمل می‌کردند.

این هدیه، لوحی بود که بر آن نام‌ها و ویژگی‌های

۱۶ * خورشید پنجم

حجت‌های خدا را، از آخرین نبی تا آخرین وصی در دل خود
جای داده بود...

خدایا!

این نوزاد، چه خیر و برکتی دارد که برای جشن میلادش، از
بارگاه الهی هدیه می‌رسد، آن هم لوحی که مشعل هدایت برای
نسل‌های آینده است.

لوحی که در آن، از توحید، نبوت، امامت، ویژگی‌های امامان،
ستم ستمگران و فرجام جهان، بشارت‌های الهی به پیروان
امام عصر عجل الله تعالی فرجه و حقایق دیگر سخن رفته
است. نوزاد، « مصباح الهدی » (چراغ هدایت) است. و هدیه
الهی به مناسبت میلادش، رهنمود به تمام مردمان، در هر
زمین و هر زمان. بانگاهی به متن این « تحفه آسمانی »، جان
خودرانورانی کنیم.

« این نامه‌ای است از سوی خدای عزیز حکیم برای
محمد ﷺ پیامبر او، نور او، سفیر او، حجاب او و
راهنمای به سوی او. آن را روح الامین جبرئیل از جانب
پروردگار عوالم آورده است.

ای محمد! اسماء مرا بزرگ دار، نعمت‌های مرا سپاس
گذار، و انکار الطاف مرا مکن. من خدا هستم. جز من

خدایی نیست : شکننده جباران، و دولت رسانِ مظلومان،
و تعیین کننده دین. من خدایم و خدایی جز من نیست. هر
که به غیر فضل من امید بندد، یا از غیر عذاب من بهراسد،
او را چنان معذب دارم که کسی را به آن عذاب نکرده باشم.
پس فقط مرا بپرست و تنها بر من توکل کن.

من هیچ پیامبری را بر نیانگیختم و مدتش را کامل
نکردم، مگر اینکه برای او وصی و جانشین قرار دادم. من
ترا بر انبیاء، و وصی تو را بر اوصیاء فضیلت بخشیدم. و تو
را به دو نواذات، حسن و حسین کرامت دادم.

حسن را معدن علم خودم پس از انقضاء مدت پدرش
گردانیدم. و حسین را خزانه دار وحی خود قرار دادم، و او
را به شهادت گرامی داشتم و سرانجام او را به سعادت ختم
کردم.

او، با فضیلت ترین شهید است، و بالاترین درجه از
شهدا را دارد. کلمه تامه خودم را با او، و حجت بالغه خودم
را نزد او قرار دادم.

به خاندان او ثواب می دهم و عقاب می کنم. اول ایشان
سرور عابدان و زینت اولیاء گذشته من است .
و پسرش مانند جد پسندیده اش، محمد، شکافنده علم

من و معدن حکمت من است. شک کنندگان در مورد جعفر
هلاک می‌شوند. کسی که او را ردّ کند، مرا ردّ کرده است.
وعده و سخن من پا برجا و بر حق است که جعفر را گرامی
دارم، و او را دربارهٔ پیروانش و یاران و دوستانش شادمان
سازم.

پس از او موسی علیه السلام در زمان امتحان و فتنه حیرت
آوری پیش می‌آید. رشته (هدایت) من قطع نمی‌شود و
حجّت من پوشیده نمی‌ماند. اولیای من از جام سرشار
سیراب می‌شوند. و اگر کسی یکی از ایشان را انکار
کند، نعمت مرا منکر شده است. اگر کسی آیه‌ای از کتاب
مرا تغییر دهد، افترا بر من زده است.

وای بر افتراکنندگان و انکار کنندگان بعد از انقضاء
مدت موسی، بر بنده و محبوب و برگزیده ام علی (امام
رضا) ولی من و ناصر من، و کسی که بارهای نبوت (احیاء
دین) را بر دوش او قرار دادم، و بر توانایی‌اش آزمودم.
مستکبر پلیدی او را می‌کشد. در شهری (طوس) دفن
می‌شود که عبدصالح (ذوالقرنین) آن را ساخته، کنار
بدترین مردم (هارون الرشید).

سخن من حقّ است که او را به محمد (امام جواد)

شادمان سازم، که پسر اوست و جانشین بعد از او، و وارث علمش. معدن علم من و موضع سر من و حجت من بر آفریدگانم اوست. کسی به او ایمان نمی آورد، مگر اینکه بهشت را جایگاه او کنم، و شفاعتش را در مورد هفتاد نفر از خانواده اش که مستوجب آتشند، بپذیرم.

کار پسرش علی (امام هادی علیه السلام) را ختم به سعادت می کنم، ولی من، یاورم، و شاهد در بندگانم، و امین من بر وحی من.

از نسل او خارج می گردانم دعوتگر به راهم و مخزن علمم را که حسن (عسکری علیه السلام) است.

و تکمیل می کنم آن را به پسرش. « م ح م د » رحمت برای عالمیان. او کمال موسی و نورانیت عیسی و صبر ایوب را دارد. اولیای من در زمان (غیبت) او خوار می شوند، و سرهای ایشان را به یکدیگر هدیه می دهند، مانند سرهای تُرک و دیلم (گروه های غیر مسلمان) آنان را می کشند و آتش می زنند، و ناامن و هراسناک می شوند. زمین از خون ایشان رنگین می شود، و آه و ناله در میان خانواده هایشان آشکار می گردد.

آنها حقاً اولیاء منند. به وسیله ایشان هر فتنه کور را دفع

۲۰ * خورشید پنجم

می‌کنم. و به وسیله آنان، غل‌ها و زنجیرها را برمی‌دارم. بر آنها صلوات و رحمت از طرف خدایشان باد. و ایشان هدایت شدگانند. ^۱

﴿ ۶ - سه درس هدایت ﴾

اینک تحفه‌ای آسمانی به نام « حدیث لوح » پیش روی ما قرار دارد، که راه تاریک ما آدمیان را روشن، می‌کند. و ما را از تیرگی نجات می‌بخشد. کیست که نوری برای درون ظلمانی خود، از آن برگیرد؟

این مشعل هدایت، به برکت میلادِ گرامیِ امامی به زمینیان هدیه شد که فرزند پیامبر رحمت بود، و خود امامی بود که دلی سرشار از مهربانی در سینه داشت، مهربانی به همهٔ آفریدگان خدا.

به دلیل همین مهر و رحمت سرشار، برای زندگی جاودانهٔ آنها راه نشان می‌داد، و در پی سعادت همیشگی مردم بود. اینک سطورى از این منشور جاوید سعادت و نجات را با هم مرور می‌کنیم:

۱ - « جز به فضل خدا امید میند. و جز از عدل او نگران

۱ - اصول کافی، کتاب الحجّه.

مباش . «

انسان، دست خالی پای به این دنیای خاکی می‌نهد، در حالی که هیچ‌طلبی از خدایش ندارد. خدای مهربان، تمام امکانات زندگی مادی و معنوی را در اختیار او می‌گذارد، در حالی که هیچ حقی به گردن خدایش ندارد. هر چه انسان دارد، نتیجهٔ لطف و فضل خدا است، که هر لحظه بخواهد آنها را بگیرد، به انسان ظلم نکرده است. بنای آفرینش و نعمت دادن بر فضل بوده و هست. ادامهٔ نعمت‌ها نیز به فضل خدا وابسته است، که اگر نعمت‌ها را ادامه ندهد، به عدل رفتار کرده و ظلمی روا نداشته است.

یک لحظه بیندیشیم

- اگر نفسی که می‌آید و می‌رود، و زندگی انسان را ادامه می‌دهد، قطع شود،
- اگر مال و ثروتی که در اختیار انسان است، از او گرفته شود،
- اگر سلامت او، در حادثه‌ای ناخواسته با خطر روبرو شود، در این صورت، خداوند، نعمتی را از فرد به حکمت خود گرفته است. ولی حساب را بر آن فرد، به رحمت خود آسان می‌سازد. و هیچگاه مانند زمان سلامت و رفاه با آن شخص محاسبه نمی‌کند، چرا که ظلم، از آستان پاک او دور است.

۲۲ * خورشید پنجم

پس هر لحظه برای ادامهٔ نعمت‌ها، به فضل او امیدوار باش.
و هر لحظه از عدل او نگران باش، که مبادا نعمت را از تو بگیرد.
۲ - « من هیچ پیامبری را نفرستادم، و مدت (نبوت)
او را کامل نکردم، مگر آنکه برای او وصی (جانشین)
قرار دادم. »

خدای بزرگ و مهربان، برای هر پیامبری جانشین قرار داده
است. و آن جانشین را به پیروان پیامبرش شناسانده است.
چرا؟ زیرا هر پیامبری در دنیا عمری محدود داشته و
دشمنان فراوان. دشمنان، هر کدام به شیوه‌ای می‌خواستند
سخنان و برنامهٔ خدایی آن پیامبر، به گوش مردم نرسد. آنان
دشمن خوبی‌ها و دشمن انسانیت بودند. از این رو، نمی‌خواستند
کسی آیین انسانیت را در پیش گیرد.
از سوی دیگر، زحمات، تلاشها، صبر و پایداری هر پیامبر،
ارزشی والا داشت که حیف بود پس از درگذشت او، زحمت
هایش بی‌نتیجه بماند.

به همین دلیل، خداوند، برای هر پیامبری جانشینی معین
کرد، و او را به امتش معرفی فرمود.

اکنون می‌پرسیم: آیا ممکن است آخرین پیغمبر که برترین
پیامبر نیز هست، در حالی از دنیا برود که خداوند، جانشین برای

او معين نكرده باشد ؟

به تاريخ مي نگرديم. نخستين روزي را مي بينيم كه پيامبر رحمت، بستگان خود را گرد آورده تا نبوت خود را به آنها اعلام دارد. همان روز به آنها مي فرمايد :

« هر كس نخستين كسي باشد كه به من ايمان مي آورد، او جانشين و وزير و برادر من خواهد بود.»

مي بينيم كه امام علي بن ابي طالب عليه السلام ، نخستين كسي است كه سه بار به پا مي خيزد، و وفاداري خود به رسول خدا را اعلام مي كند.

اين نوجوان سالهاي آغاز بعثت، همان بزرگ مردى است كه در آخرين روزهاي عمر پيامبر، در غدير خم، در برابر هزاران انسان، به عنوان جانشين پيامبر معرفي مي شود.

از نخستين روز، تا آخرين روز، اين علي عليه السلام است كه عنوان جانشيني را - به امر خدا - دارد.

و اين علي عليه السلام است كه در حديث گرانبهاي لوح، همراه با فرزنداناش - يازده امام معصوم ديگر - معرفي مي شوند، كه هر يك، در دوره عمر خود، مشعل هدايت امت را در دست داشته باشند.

۳ - « فرزند امام حسن عسكري، رحمت براي عالميان

است.»

امروز، این مشعل هدایت، در دست امام مهدی علیه السلام است، که وجودش رحمت برای همه اهل عالم است. برخی از نادانان، تصویری خشن از امام مهدی علیه السلام دارند، که با هیچ پدیده‌ای جز خون و شمشیر آشنا نیست. اما در اینجا می‌بینیم خدایی که آن مهربان موعود را آفریده، او را با ویژگی «رحمت برای عالمیان» به ما می‌شناساند.

افراد نادان، همه از قتل و کشتار می‌گویند. ولی امامان ما، از گلستانی سخن گفته‌اند که در انتظار دنیا است، وقتی او بیاید. افراد نادان، پیش از آنکه نگاه مهر گستر و دستهای عاطفه او را توصیف کنند، شمشیر او را نشانمان دادند.

هیچگاه نگفتند که: برای اینکه گلها و نهالها رشد کنند، باید علفهای هرز را وجین کرد. و این جز باداسی برنده و سهمگین ممکن نیست.

آری، برای اینکه مظلومان تاریخ، نفسی به راحتی بکشند، باید پشت و پوزه ظالمان و ستمگران را به خاک مالید، و نسلشان را از روی زمین برچید.

آری، برای اینکه عدالت بر کرسی بنشیند، هر چه سریر ستم آلوده سلطنت را، باید واژگون کرد و به دست نابود سپرد.

و اینها همه، همان معجزه‌ای است که تنها از دست او بر می‌آید. و تنها با دست او به سامان می‌رسد.

اما اینها همه، مقدمه است برای رسیدن به بهشتی که او بانی آن است. برای رسیدن به آن ساحل امید، که در پس این دریای خون نشسته است.

در آن ساحل امید: برکت محصولات زمین، افزوده می‌شود. عدالت بر همه جا دامن می‌گسترده. دروغ ریشه کن می‌گردد. باران از آسمان می‌بارد. مردم، طعم عدالت راستین را می‌چشند. اموال چون سیل جاری می‌شود، بی آنکه کسی به آن نیاز داشته باشد.

فقیری باقی نمی‌ماند. و مردم برای صدقه دادن به دنبال نیازمندی می‌گردند، و نمی‌یابند.^۱

اینها، بخشی از جلوه‌های مهر او است که رحمت برای تمام اهل جهان است.

بدان امید که بمانیم و ببینیم که در آن بهشت زمینی چه می‌گذرد؟ و خداوند، رحمت گسترده خود را چگونه به جهانیان نشان می‌دهد.

۱- عبارات اخیر، برگرفته از مقاله سید مهدی شجاعی است با عنوان «به مانگفتند». مجله موعود، شماره ۵، صفحه ۴-۵.

﴿ ۷ - رهایی ﴾

انتظار، اما از نوعی دیگر. جزیره، اما جزیره‌ای متفاوت. دردِ پشیمانی، اما از ژرفای جان. اینک یک فرشته، که پشیمان و منتظر عفو خداوند است.

چشم به راه عطش‌رهایی، رهایی از عذاب الهی. این کیست که اینگونه از یک تنبیه مختصر خدای متعال می‌رنجد؟ و این صدای پشیمانی کیست که از جزیره‌ای دور دست به گوش می‌رسد؟

این « فُطْرُس » است، فرشته‌ای که از غم و درد پشیمانی می‌نالَد.

در بین راه، جبرئیل امین همراه با فرشتگان دیگر، از جزیره‌ای عبور می‌کردند تا برای عرض تبریک به خانه پیامبر بیایند.

در جزیره‌ای از جزایر دریاها، فرشته‌ای تنها از فرشتگان آسمان می‌زیست. « فطرس » فرشته‌ای نادم روی زمین محبوس شده بود. گوئیا زمانی در فرمان خدای متعال اندکی کُندی کرده بود. در اوجی از تقرب که فرشتگان هستند، اندکی تأخیر، تنبیه بزرگی در پی دارد.

رهایی * ۲۷

اینک این فرشته زیبا ، محبوس زمین ، نالان و چشم انتظار عفو خدا ، در حال گذراندن دوره حرمان بود. خداوند متعال ، بال این فرشته آسمانی را در هم شکسته و او را در آن جزیره رها کرده بود . هفتصد سالی می گذشت که فطرس ، برای آمرزش خواستن، عبادت خدای بزرگ را به جامی آورد، تا اینکه حضرت حسین علیه السلام متولد شد.

خداوند کریم ، فطرس را صاحب اختیار قرار داده بود که خودش، میان عذابیهای زمین و آسمان یکی را انتخاب کند، یعنی خودش انتخاب کند که در دنیا عذاب بکشد یا آخرت. و البته فطرس، عذاب دنیا را برگزیده بود.

هنگام عبور از آن جزیره، جبرئیل - به اتفاق دیگر فرشتگان - نزد فطرس رفتند، و از احوالش جويا شدند. فطرس پرسید :
کجامی روید ؟!

جبرئیل امین توضیح داد : زمین این افتخار را پیدا کرده که بر قدوم مبارک فرزند زهرا علیها السلام بوسه بزند. واهل زمین، شادمان از تولد نوزادی شده اند که تمام کائنات، آرزوی دیدارش را دارند. زاده زهرا و فرزند رسول الله صلى الله عليه وسلم است. از جانب خدای خالق به سویس می رویم. افتخار می کنیم که حامل هدیه ای الهی برایش هستیم.

فطرس نگاهی از سر نیاز به آنان افکند، و گفت : کاش می شد مرا با خود ببرید. شاید این نوزاد گرامی، از من نیز شفاعت کند، و حق تعالی از من بگذرد.

جبرئیل امین پذیرفت که فطرس را با خود ببرند، تا به خانه برترین نوزاد قدم نهند. همگی به راه افتادند.

آن زمان که فرشتگان آسمانی به زمین آمدند، زمین و زمان هلهله ای سردادند که گوش فلک را می لرزاند. همه ریگ های بیابان و قطره های دریاها، کوه ها و دشت ها از میلاد این فرزند آسمانی خرسند بودند و به هم تبریک می گفتند. اکنون خانه علی عَلَيْهِ السَّلَام بود، و هزاران فرشته آسمانی، و شادمانی زهرا عَالِيهَا بود و هزاران حوری بهشتی.

فطرس پشیمان به این خانه نورانی پانهاد. جبرئیل امین رو به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کرد. داستان اسارت فطرس بر روی زمین و پشیمانی او از این غفلت و تأخیر را شرح داد.

به پیامبر رحمت عرضه داشت که فطرس امیدوار است به طفیل این کودک، عفو و بخشش خدای متعال شامل حال او شود.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به جبرئیل فرمود : به فطرس بگو خودش را به قنطاق کودک بمالد و به مکان خود برگردد.

رهایی * ۲۹

فطرس خویشتن را به قنذاق امام حسین علیه السلام مالید. ناگهان بالهای این فرشته مثل قبل شد، که سالم و زیبا پرواز کند، و مانند هفتصد سال قبل زندگی را از سرگیرد. فطرس که این همه را از وجود متبرک حسین بن علی علیه السلام داشت، از این موضوع بسیار خوشحال بود.

فطرس در حالی که این کلمات را به زبان می آورد، بالا می رفت: «ای رسول خدا! در آینده نزدیک، امتت این مولود را به شهادت می رسانند. در برابر نعمتی که از او به من رسیده است، هرکس براو سلام کند، من سلام او را به حضرت امام حسین علیه السلام می رسانم. هر که بر او صلوات بفرستد، من صلوات او را می رسانم.»

به روایتی، چون فطرس به آسمان بالا می رفت، گفت: «چه کسی مانند من است، حال آنکه من آزاد کرده‌ی حسین بن علی علیه السلام و فاطمه و محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستم؟»^۱

* * *

سرگذشت فطرس، نوری از امید در دل ما می افکند.
به خودم می نگرم که سیاه نامه و آلوده‌ام. و به خدایم

۱- منتهی الآمال، ج ۲، ص ۶۶۱-۶۶۲.

۳۰ * خورشید پنجم

می‌نگرم که چگونه عیب‌ها را می‌پوشاند. اگر آن فرشتهٔ آسمانی، با درنگ اندک در انجام فرمان الهی، چنان تنبیه شد، من که عمری را به گناه به سر برده‌ام، چه اندازه سزاوار عذاب هستم؟ و چه اندازه، عیب پوشی خداوند ستارالعیوب، دست مرا گرفته است!

با این همه، به جای شکر این نعمت، همچنان به کارهای زشت خود ادامه داده‌ام. اگر لطف و رحمت و بنده‌نوازی‌های خدای کریم نبود، جای آن داشت که ناامید شوم، و گمان کنم که گناهان من قابل بخشش نیست.

اما، به کشتی نجات امت - امام حسین علیه السلام - می‌اندیشم، که خدای بزرگ بخشاینده، توصل به حضرتش را، یکی از راه‌های عفو و گذشت گنهکاران قرار داده است. من مانده‌ام، در کنار این خوان احسان، که از آن - چنانکه باید و شاید - بهره نگرفته‌ام، و در برابر این کفران نعمت، پاسخی ندارم.

﴿ ۸ - ابر پر باران ﴾

خدای را سپاس که حجّت بر حقّ خود را مایهٔ عزّت و افتخارمان قرار داد که به برکت وجود او، زندگی به انسان لبخند

می‌زند.

خدای را سپاس فراوان، که ما را پیرو سالار و مولایی قرار داد که در مراسم تولد و شهادت آن امام همام، با افتخار شرکت می‌کنیم.

دل تنگمان وقتی که می‌گیرد، با چشمان منتظرمان پیوند می‌بندد که یکدیگر را راهی کنند. دل تنگمان وقتی که می‌گیرد، با بردن نام حضرتش آرام می‌گیرد. آنگاه، اشک از چشمان مان جاری می‌شود، و گونه‌های ما را تر می‌کند.

از صمیم قلب می‌گوییم: مولای من! من به راستی لایق این نیستم که در سرزمین واقعیت‌ها - آنجا که حق حاکم است و تنها چشمه‌های زلال معرفت و شناخت تو جریان دارد - قدم گذارم.

از گرمای روز افزونت که خورشید نیز وام‌دار آن است، فیض می‌برم. و گهگاه نگاه به چشمان لطیف نگر تو می‌کنم. اما شرم از آن دارم که خود را یک شیعه واقعی تو بخوانم، از آن گونه که می‌پسندی و به آن رضا می‌دهی.

ای راد مرد سخاوت و کرم! این موهبت را به من ببخش، که به سطر سطر سخنان عمل کنم، کارهایی را که می‌پسندی انجام بدهم، از کارهایی که مرا باز می‌داری، بپرهیزم. شیطان

۳۲ * خورشید پنجم

سیاه را از قلبم دور کن ...

یا ابا عبدالله! محبت تو را به جان و دل می خرم، تو را از جان

عزیز تر می دانم، در زیارت عاشورا می گویم :

«إِنِّي سَلَّمْتُ لِمَنْ سَأَلَكُمْ وَ حَرَبْتُ لِمَنْ حَارَبَكُمْ وَ وُلِّيْتُ لِمَنْ وَالَاكُمْ

وَ عَدُوُّ لِمَنْ عَادَاكُمْ»

آری! دوستانت را دوست داریم، و با دشمنانت به ستیز بر

می خیزیم.

ما را - که همواره شرمنده کرامت و بخشش هایت

هستیم - با مقامات و فضائل خود، بیش از پیش آشنا گردان.

من هم مثل هزاران دلباخته دیگر، این واقعه را از صدها

سال پیش خوانده بودم که :

مردی بیابانگرد، پا به شهر مدینه گذاشت. شهر پر از حادثه

و دستهای مرد خالی بود. اما چشمانش گویی که دائماً به دنبال

چیزی می گردد. شاید به دنبال چیزی که آن را نیافته بود. و

رسیدن خبری خوش را انتظار می کشید : نزدیک شدن به

چیزی که آن را می جست. بیابانی، شهر را زیر پا می گذاشت. هر

کس که او را می دید، به راحتی احتمال می داد نیازمند باشد. اما

کدام دست، دستش را فشرد؟ کدام مرد، مردانه او را یاری کرد؟

کدام چشم برای چشمان غمزه اش گریست؟ کدام زبان، قبل از

خواستن، از او پرسید که چه می‌خواهی؟ جستجوی بی‌امان او، نشان می‌داد که پاسخ این پرسش‌ها منفی است. باید آن قدر می‌گشت، تا نهایت زیبایی را بیابد. نگاهی غمبار داشت. روی به مردم کرد، و پرسید: کریم‌ترین مردم این شهر کیست؟

مردم که گرد و غبار نیاز را بر چهره‌اش دیدند، نشانی بزرگ مردی را به او دادند که مردانگی به نام بزرگش افتخار می‌کرد، مردی که بخشندگی بر دستانش بوسه می‌زد. پاسخ‌ها، همه یک مضمون داشت:

- کریم‌ترین مردم، حضرت حسین بن علی علیه السلام است.

- او سخاوتمندترین این مردم است.

مرد که انگار او را در کنار خود احساس می‌کرد، خرسند از این واقعه، به جستجوی «بزرگوارترین مردم» پرداخت، تا اینکه به مسجد رسید. وقتی حضرتش را در مسجد یافت که امام حسین علیه السلام در نماز ایستاده بود و با خدای متعال به راز و نیاز می‌پرداخت. در این هنگام، بیابان گرد نیازمند، در مدح و ثنای حضرت، شعری خواند به این مضمون:

«کسی که به تو امید بسته است و حلقه در تو را کوبیده،

ناامید بر نمی‌گردد. تو بخشنده و تو مورد اعتمادی ...»

۳۴ * خورشید پنجم

حضرت حسین علیه السلام نماز را به پایان برد. و رو به قنبر فرمود:
«ای قنبر! آیا از مال حجاز چیزی به جای مانده است؟» قنبر
در جواب گفت: بله، چهار هزار دینار.

امام علیه السلام به قنبر فرمودند: «این مبلغ را آماده کن، که این
مرد برای دریافت آن آماده است.»

مرد بیابانگرد که یک دنیا انسانیت را در این جود و بخشش
امام علیه السلام دیده بود، خوشحال و خرسند و راضی بود.
خوش به حال او، که دست پر، از این میدان خارج شده بود.
خوش به حال او که به دست مبارک امام زمانش حاجت روا شده
بود.

امام حسین علیه السلام با قدم‌های استوار و گام‌های متین به
منزل بازگشت، ردای مبارک را از تن بیرون آورد، دینارها را در
لباس پیچید، و پشت در خانه ایستاد. سخاوت بیش از حد و
تواضع بی نهایت حضرتش، تا آنجا بود که مستقیماً با مرد
نیازمند روبرو نشد.

امام علیه السلام لای در را کمی گشود. دست پر از گرمی و محبت و
سخاوت خود را بیرون آورد. به طوری که چهره نورانی‌شان را
بیابانی نبیند. ردای خود را که در آن دینارها گذاشته شده بود، به
مرد بیابانی داد. در این هنگام، حضرت شعری زیبا، در بیان

عذرخواهی از مرد بیابانی خواند، و از کمی زرها عذر خواست.
مرد اعرابی چه می توانست بگوید؟ این مرد، کیست که با
وجود این همه بخشندگی، در اوج قله تواضع و فروتنی، از
شخص نیازمند عذر خواهد. نه! نه! خدایا این چه مردی است
که ...

می دانم مولای من! که آسمان بخشش تو، بیشتر از اینها
باران دارد، و سایه سار آن، گسترده تر از این است.
اما دستان تو را باید بوسید و برای آن گریست. این همان
کاری بود که مرد بیابان گرد، بعد از شنیدن شعر و دیدن این
صحنه انجام داد.

اشکهای مرد روی گونه های او می غلطید و بر پهنه
صورتش می نشست، که حضرت بعد از مشاهده فرمودند: «ای
اعرابی! گوئی بخشش ما کم بود، که این گونه گریه می کنی؟! »
مرد در حالی که چشمانش از سخاوت و مردانگی و تواضع
امام حسین علیه السلام هنوز اشک آلود بود، به حضرتش گفت: بر
این می گریم که دستی با این بخشش و کرم و سخاوت، چگونه
زیر خاک خواهد رفت.^۱

این قضیه، قطره ای از دریای سخاوت حضرتش رانشان

می دهد.

ما نیز همچون آن مرد بیابان گرد، پیوسته از سخاوت تو بهره مند می شویم. دستهای بخشنده ات، پس از صدها سال که از شهادت حضرتت می گذرد، همچنان مانند ابر می بارد. جود و کرم به تو می بالد و فخر می کند. و ما، بار دیگر دستانمان را با امیدی دیگر بالا می آوریم، و از آستان پر از بخشش تو، کمک می خواهیم.

﴿ ۹ - شیعه کیست ؟ ﴾

اکنون گام در میدانی دیگر می نهیم، در سرزمینی وسیع تر، در صحنه قضاوت بین من و خودم. می خواهیم ببینیم که آیا راست می گویم، یا بر ادعایی دروغین - که ادعای شیعه بودن است - بیهوده پای می فشارم ؟

آیا من به راستی شیعه هستم ؟ چگونه بفهمم ؟ چگونه باید زندگی کنم، تا مشخص شود که من شیعه، با «او» ی غیر شیعه فرق داریم ؟ آیا واقعاً آنگونه که تو می خواهی هستم ؟ این حکایتی درس آموز است که هرگز نباید فراموش کرد.

آن روز را به یاد می آوریم که شخصی در حضور مبارکتان عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! من از شیعیان شما هستم. و

شما فرمودید :

« از خدا پروا کن، و چیزی را مدعی مشو که خداوند به تو
بفرماید : در ادعای خود دروغ گفتمی و فاجر شده‌ای. شیعه
ما کسی است که دل او، از غش و غل و دغل پاک باشد. »
من در آیینۀ این کلام نورانی، به خودم می‌نگرم که دست از
کارهای زشتم بر نمی‌دارم، در حالی که به ادعای شیعه بودن دل
خوشم. وای بر من که اینگونه‌ام. اکنون ای فرزند زهرا! به من
بگو چه کنم، تا فردای قیامت - که روز بروز باطن است - مرا
دروغگو و فاجر نخوانند ؟ چگونه شیعه باشم ؟

شیعه یعنی مهر تو برداشتن

بین سرهای فدا، سر داشتن

شیعه یعنی حبّ زهرا و علی

حب مولا، رنج شبهای ولی

شیعه بودن کار این دنیای ماست

نالۀ غمگین او در نای ماست

شیعه یعنی غلّ و غشها دورباد

چشم دل از دیدن آن کور باد!

شیعه یعنی اشک ماتم ریختن

در گناهان، اشک نم ریختن

۳۸ * خورشید پنجم

شیعه یعنی پاک ماندن، پاکِ پاک

دور بودن از اسارت‌های خاک

شیعه یعنی پیرو حیدر شدن

رهرو آن بهترین رهبر شدن

وقتی دیدم که به زبان ادعا می‌کنم، ولی در عمل به آداب آن

وفادار نیستم، از خشم و غضب الهی ترسیدم، که مبادا به من

چنین خطاب کند:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ؟ »

كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ .

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چرا سخنی می‌گویید که به آن

عمل نمی‌کنید؟

این کار، خدا را بسیار به خشم می‌آورد که سخنی بگویید که

به آن عمل نمی‌کنید.^۱

اینک که من گرفتار ادعاهای بی عمل شده‌ام، چه کنم؟ آیا

حق ندارم که از خودم ناامید باشم؟ آیا نباید بر سر خودم نهیب

بزنم که چرا این قدر غفلت؟ و این همه غرور؟ و بعد از آن همه

مشت برسندان کوبیدن، مایوس به گوشه‌ای بنشینم و زمزمه

کنم:

دلم گرفته از این عمر، عمر بی حاصل

دلم گرفته از این دل، دلی چنین غافل

در هجوم لشکر اندیشه‌هایی این چنین، دست گرم نوازش
حضرتت به روح زخم خورده‌ام می‌رسد، و درون بیمارم را
می‌نوازد.

ما را امید دوباره بخشیدی، که خونی گرم در رگهای سردمان
جاری شد.

به عدل خود ما را هشدار دادی و نگران کردی، اما باز هم به
خودت پناه آوردیم. باز امیدوار به فضل تو شدیم. گرچه در حق
تو کوتاهی کردیم، و با عملی که مخالف ادعا بود، دیگران را از
ساحت قدس حضرتت دور ساختیم، ولی این بار هم به ما
امیدی دادی که دل‌هایمان را گرم کرد.

و این ادامه سخن گرم توست که به ما حیاتی دوباره
می‌بخشد. و تو در این کلام پرنور و پر از رمز و راز، باز هم
دلسوزانه به ما امید دادی، امیدی پس از بیم و هراس. و باز هم
دلسوزانه ما را به خود آوردی، که حداقل با خودمان دروغ
نگوئیم، و رو راست تر باشیم. خطاب به آن شخص - بلکه
خطاب به همه ما - فرمودی: « مگو که من شیعه هستم، بلکه

۴۰ * خورشید پنجم

بگو من از دوستاناران و محبان شما هستم. ^۱
آری! این بار، بلندتر و رساتر می‌گوییم که من کوچک، نه
محب تو، که دوستدار دوستاناران حضرتت هستم.
مولا و سرورم! بی‌نهایت شرمنده‌ام، شرمنده روی تو هستم
و دستانم خالی است. چشمانم پر از نگاه است، کور شدم و تو را
دیر دیدم، زبانم یاری نمی‌کند. قلبم نمی‌تواند شرح ندامت مرا
بر صفحه کاغذ بیاورد
آری! پشیمانم از اینکه تا این لحظه عمرم، از تو غافل بودم،
با اینکه ادعای دوستی با آن مهربان داشتم. شرمنده چشمان
بنده‌نواز تو هستم. کاش حداقل بتوانم در دوست داشتن تو، از
جان مایه بگذارم. امیدوارم خدای مهربان و بخشنده، توفیق
زندگی با یاد و نام تو را به من ببخشد.
دیگر نمی‌توانم بیشتر از این، شرمساری خود را گزارش
کنم. و فقط به این امید که بیشتر با تو باشم، این لحظات کوتاه
عمر را می‌گذارم. به امید با تو بودن، و با یاد و نام پر معنویت تو،
زیستن، ای امام مهربان!

﴿ ۱۰ - معرفت و عبودیت ﴾

معرفت و عبودیت * ۴۱

آن روز در صحرای عرفات، غوغایی به پا شد. عرفات، شهرِ دل است. شهری است کوچک، به بزرگی همهٔ دلهای بی قرار. شهری که در آن، زبانِ ظاهر بسته است و زبانِ باطن سخن می‌گوید. شهری نه چون « غفلت آباد » های این دنیای پر ظلم و ظلمت، که گذر بی‌ثمرِ زمان را به شادی می‌نشینند، و به آن دل خوش دارند.

در این شهر، تمام سال، به یک روز نمی‌رسد. اما نیم‌روزی است که سالهای عمر بی‌حاصل، فدای لحظه لحظه‌اش. چه جاذبه‌ای دارد این بیابان، که همواره میزبان حجت خدا و امام معصوم است. و هیچگاه در طول عمر خود - که به چشم ظاهر بین ما دینیان، کوتاه و محدود است - از حجت خدا خالی نبوده و نیست.

در نظر ما که به آبی سرد و نانی گرم و خانه‌ای روشن دلخوشیم، عمران و آبادی به ساختمان‌های بلند و کاخهای زیبا است، با افرادی که در آن زندگی می‌کنند به نام « همسایه » که بیشترین فاصله‌ها را از هم دارند!

اما برای اهل باطن، عمران در عُمری است که در جوار حجت خدا بگذرد، گرچه نیم‌روز باشد. و آبادی، در بیابانی است که عطر نفس‌های آن دُرْدانۀ خلقت، فضا را معطر کند، گرچه

۴۲ * خورشید پنجم

ساختمانی در آن نباشد.

این است بیابان عرفات. و این است روز عرفه. و این است حال آنان که در آن فضا نفس می‌کشند، گرچه به عمق معنویت آن نرسیده باشند.



صحرای عرفات در روز عرفه، همواره دیدنی است. و آن روز، دیدنی‌تر بود. صحرای عرفات در روز عرفه، همواره میزبان امام معصوم و حجّت حیّ خدا در زمان است. در آن روز بی‌مانند، مردانی مرد، کاری کارستان کردند: دعای مولا و امام زمانشان حضرت اباعبدالله عَلَيْهِ السَّلَام را نوشتند و برای نسل‌های بعد، به یادگار گذاشتند، گنجینه‌ای عظیم که همچنان سر به مَهر باقی مانده است، چشمه‌ای که همچنان می‌جوشد و جویندگان معرفت را سیراب می‌کند، زلالِ جاریِ ایمان که لب‌تشنگان، پیوسته از آن می‌نوشند، و دم به دم نسبت به آن تشنه‌تر می‌شوند. درونِ بی‌قرار و بی‌آرامِ آنها، کلمات را نمی‌شنود، که می‌بلعد، و هر لحظه گرسنه‌تر از پیش، باز هم به خوانِ کلمات هجوم می‌آورد. بر کشتی امن و امان کلمات می‌نشیند، فراز و نشیب دریای مَوَاجِ معانی را تجربه می‌کند، و

معرفت و عبودیت * ۴۳

لذتِ فراز و فرود آن را به جان می‌خرد. و همچنان در این دریا
پیش می‌رود.

بسی گوهرها است که در این فراز و فرود، از دل صدف‌ها
بیرون می‌ریزد. اما آنها در « سفینهٔ نجات » امت نشسته‌اند، و
به مدد « مصباح الهدی » راه می‌پیمایند، نه صدف‌ها را
می‌بینند و نه مرواریدها سرگرمشان می‌کند.
تنگ چشمان نظر به میوه‌کنند

ما سیاحت کُنان بُستانیم
این است دورنمایی از دعای عرفه. و این است حال
مهجوری دور افتاده از عالم زیبای معانی، که اندکی از این
دعای نورانی می‌فهمد. تا چه رسد به آشنایانِ جان و دل، که از
دل هر قطره‌اش، اقیانوس‌ها بر می‌آورند.



حضرت اباعبدالله - که عبدِ راستینِ خدا است - عبودیت
خود را در دعای عرفه نشان داد.

من و تو، از عبودیت چه می‌فهمیم؟ که به آب و لعابِ چند
روزهٔ این دنیا دل بسته‌ایم، دنیایی که به تعبیر امیرالمؤمنین
علیه‌السلام: « تَعْرُ و تَضْرُ و تَمُرُّ » (می‌فریبد و زیان می‌رساند و

۴۴ * خورشید پنجم

می‌گذرد.)^۱

شگفتا! که ما، همین زیان دیدن را سود خود می‌پنداریم! و
همین گذران را هدف خود می‌دانیم! نه تنها این گذران بی
هدف را هدف خود می‌دانیم، که دیگران را هم به آن فرا
می‌خوانیم!

من و تو، از عبودیت چه می‌فهمیم؟ که در افسون رنگ و
نیرنگ دنیا - این پیرِ مهمان‌گُش بی‌وفا - گرفتار آمده‌ایم. و این
گرفتاری را خوشبختی پنداشته‌ایم، و به آن دل خوش داشته‌ایم
!

من و تو، از عبودیت چه می‌فهمیم؟ که آب را در سراب
می‌جوییم، و در بیابان غفلت راه می‌پوییم. در کویر، بذر
می‌نشانیم، و به انتظار ثمر می‌نشینیم!
این است که دعای عرفه درس عبودیت می‌دهد، به آنها که
در این مکتب، دل به استاد داده‌اند، نه به ما که در مدرسه نیز،
تنها به نقش و نگار در و دیوار، چشم دوخته‌ایم!

* * *

حال، که حالت ما چنین است، بهتر است در گوشه‌ای از

۱ - شرح غررالحکم، چاپ دانشگاه تهران، ج ۱، ص ۱۳۹، حدیث ۵۱۲.

معرفت و عبودیت * ۴۵

صحرای عرفات بنشینیم، برخی از کلمات مولا یمان را بشنویم، و دل را به میهمانی آن سخنان ببریم. نمی‌دانم که بعد از شنیدن این سخنان نورانی، می‌دانیم که چه چیزهایی را نمی‌دانیم یا نه؟ می‌فهمیم که از فهم چه حقایقی خود را محروم داشته‌ایم یا نه؟ از ناآگاهی خود، آگاه می‌شویم یا نه؟ با پای‌افزار امید پیش می‌رویم، زیرا ندای « لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ »^۱ را از خدای خالق جان و جهان، خطاب به بندگان گنهکار شنیده‌ایم. و می‌دانیم که در هر حال که باشیم، نومیدی از رحمت خدای رحمان و رحیم، بزرگترین گناه کبیره است.^۲ می‌آییم تا سخنان را بشنویم، که در آن حال، با خدای خود چگونه نجوا کردی.

آنوقت که از خیمه خود بیرون آمدی، با گروهی از اهل بیت و فرزندان و شیعیان، و بانهایت تذلل و خشوع در پیشگاه حق تعالی ایستادی، که این مرام توست. سپس سمت چپ کوه ایستادی، و روی مبارک را به سوی کعبه گردانیدی، و دست‌ها را در برابر صورت بلند کردی، مانند فقیر و نیازمندی که غذا می‌طلبد.

و این دعای تو بود در عرفات، که در ابتدای دعا - مانند

۱- سوره زمر، آیه ۵۳.

۲- بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۳۶.

۴۶ * خورشید پنجم

همیشه - سپاس حق را بجای آوردی :

سپاس خدایی را سزاست که قضایش را جلوگیری
نیست و عطایش مانع ندارد. چون صنع او، صنع صناعی
نیست. و اوست جواد واسع ...

مهربان به هر نالان ... و او نسبت به دعاگویان شنواست ...
و باز اینگونه خواندی و گریستی. و به نفس بشر اشاره کردی
و به جسم او، در آنجا که بیچارگی و ضعف و زبونی انسان را، به
بهترین عبارات بیان داشتی :

میان سه تاریکی، میان گوشت و خون و پوست، مرا
جای دادی، در حالی که مرا گواه خلقم نکردی و کاری از
آن به عهده من نگذاشتی. سپس مرا به خاطر نقشه هدایتم
به دنیا آوردی، با خلقت تمام و درست. و در گاهواره
نگهداری ام کردی، در حالی که کودک خردی بودم، و از
غذای شیرگوارا به من روزی دادی. دل دایه‌ها را بر من
مهربان کردی. مادر را کفیل من داشتی. از تمام آفات مرا
محفوظ داشتی. و از زیادی و کاستی مصون نمودی ... تا
آنگاه که آغاز سخن کردم. و نعمت خود را بر من به شایان
تمام کردی.

از ما، فقط خواندن این کلمات بر می آید، نه بیشتر. مگر

معرفت و عبودیت * ۴۷

آنکه دل از این خانه هلاک بگیریم، و به عالم بقا بیندیشیم، و درس عبودیت را در مکتب نورانی ات بیاموزیم:

مقدس است نامهایت، و بزرگ است مهربانیت!

کدام نعمت تو را - ای معبودم - به شمار در آورم؟ و به یاد آرم؟ یا کدام عطایت را شکر کنم، در حالی که آنها - پروردگارا - بیش از آن است که شمارندگان بشمارند یا علم حافظان به آنها برسد. پس از آن نیز، زیان و سختی که از من گردانیدی و دفع کردی - خدایا! - بیشتر است از عافیتی که برایم ظاهر ساختی.



اشک، صورت مبارک تو را فراگرفته بود. و من باشنیدن دعای زیبای عرفات، شرمسارتر از پیش شدم. جایی که عبد واقعی خدا چنین کند، و این گونه بگرید، پس من باید ضجه بزنم. تو همچنان گدایی می‌کردی، و خاضعانه خدا را می‌خواندی، و همچنان اشک از دیده‌های مبارکت جاری بود. و من، شرمسارتر و پشیمان‌تر ... امیدوارم که مرا بیخشی و یاری‌ام کنی، تا گامی - هر چند کوتاه - در مسیر این عبادت بردارم. من، غافل از نعمت‌های خدا، همچون ماهی که در آب. و

تو در این میان، نعمت‌های الهی را بر شمردی، و به یاد آوردی :
پروردگارا ! پدیدم آوردی و آفرینشم را درست کردی.
پروردگارا ! مرا برآوردی و خلقت تمام به من دادی ...
پروردگارا ! به من نعمت هدایت دادی.
پروردگارا ! مرا در پناه خود گرفتی و نعمت‌ها را به من
بخشیدی ...

پروردگارا ! بی‌نیازم کردی و نگاهم داشتی ... رحمت
فرست بر محمد و آل محمد، و در برابر بدآمدهای زمان و
گردش شب‌ها کمکم کن، و از هراس دنیا و گرفتاری آخرت
نجاتم ده، و شرک‌دار ظالمان را در زمین، از من کفایت کن
... ای که در بیماری خواندمش و درمانم کرد. در برهنگی
مرا پوشانید. و در گرسنگی سیرم کرد، و در تشنگی سیرابم
ساخت. در خواری عزتم داد. در نادانی معرفتم بخشید. در
تنهایی مرا همراه شد. از غربتم بازگردانید. در نداری
توانگرم کرد. در کمک جویی یاریم نمود. در توانگری
نعمت را از من نگرفت.

مولای من ! این‌گونه خدایت را - در کمال خشوع و خضوع -
خواندی و گریستی، در حالی که آیینۀ عصمتی، و خدای متعال
به برکت وجود تو، هر نعمتی را به ما داد. تو در دعایت از عبادت

گفتی، در حالیکه من نمازم را این‌گونه می‌خوانم.
آیا این است راه و رسم زندگی و بندگی که من در پیش
گرفته‌ام؟ مولایم! مدد من کن تا به خدای خود نزدیکتر شوم. در
لغزشها و ناامیدی‌ها کمکم کن. دستان کوچکم را به سوی تو
دراز می‌کنم، که تویی شکرگزار واقعی، و آموزگارِ آیین شکر و
سپاس، و درس‌آموز شیوه‌ عرض‌نیاز به سوی خدای بی‌نیاز. در
دعایت، آن چنان گریستی، که زنی فرزند مرده می‌گیرد و اشک
می‌ریزد. من کجا، و این شیوه‌ درست عبودیت کجا؟

من که «از نور، هزار سال نوری دورم». باید همچنان در
این مکتب زانو بزنم، و درسهای بندگی بیاموزم.
شگفتا، که معصوم، آمرزش می‌طلبد، و گنهکار، آسوده و
خوش خیال در مزرع آلوده دنیا می‌خرامد و می‌چرد و می‌خورد، و
خود را بنده خدا می‌داند! کیست که گریه ات را ببیند و نگیرد؟
خدایا! این کدامین بنده برگزیده تو است که اینگونه
می‌گیرد و می‌خواند؟

ای صاحب جلال و اکرام و فضل و احسان و عطایای
بزرگ. تویی بخشنده و کریم و مهرورز و مهربان.
خدایا! از روزی حلالیت به من وسعت ده، و در تنم و
دینم عافیت بخش، و از ترس آسوده‌ام کن و تنم را از آتش

نجات بخش ...

وای بر من اگر دعای عرفات تو را بخوانم، اما پس از آن به اصلاح خود نپردازم. با این تار گناہانی که بر من تنیده شد، شرم دارم به روی نازنین تو بنگرم، آنگاه که بعد از اینها سر و دیده خود را به سوی آسمانها بلند کردی، و از دیدههای مبارکت، اشک مانند مشک می ریخت و به صدای بلند گفתי:

ای شنواتر از همه شنوایان! ای بیناتر از تمام بینایان!
ای که زودتر از همه به حسابهای رسی، ای مهربانتر از همه مهربانان رحمت فرست بر محمد و آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ... و از تو می خواهم بار خدایا! آن حاجتم را، که اگر به من عطا کنی، هر چه را که دریغ نمایی زیانم نرساند. و اگر آن را از من دریغ کنی، هر چه به من دهی سودم نرساند. از تو می خواهم که گردن مرا از جهنم آتش رها کنی...

خوشا به حال آنانکه در آن روز همراه حضرتت دعا می خوانند، به دعای تو گوش جان سپرده بودند و با تو می گریستند. جمعی که در محضر امام زمانشان بودند. حضرتش دعای خواندند، و آنها « آمین » می گفتند. و تا غروب آفتاب، همراه با تو گریستند.

خوشا به حال آنانکه تو را در حال عرفه خواندن نظاره

معرفت و عبودیت * ۵۱

می‌کردند. این چه سعادت‌ی است که گروهی همراه با امام
زمانشان، شکر نعمت حق ادا کردند.

و تو همچنان دعایت را ادامه دادی.

خدایا! من که در توانگری خود نیازمندم، چگونه در

ناداری خود نیازمند نباشم؟!

معبودا! من که با دانش خود نادانم، چگونه در نادانیم

نادان نباشم؟!

معبودا! از من است آنچه شایسته پستی من است، و از تو

است آنچه شایان کرم تو است ...

* * *

مولای من! یا با عبدالله!

مدرسه‌ای را که در آن درس عبودیت دادی، همچنان باز

است. مکتب نورانی‌ات، همچنان درس بندگی و زندگی

می‌دهد. و منم آن مُرده‌ای که نیم جانی در تن دارد، و به این

زندگی نیازمند است.

این احساس نیاز را از من مگیر! این عطش به ایمان را در

جانم بیشتر مشتعل دار! مرا از درد کُشنده « استغنا » بازدار!

دل و دیده مرا، « حسینی » گردان، تادل به یادت در طپش

۵۲ * خورشید پنجم

باشد، و دیده‌ی جان به نظاره‌ات بنشیند.

زبانم را به نوعی مطهر ساز، که توان گفتن «یا حسین» -
تا واپسین دم حیات - داشته باشد. درس وفاداری را که به یاران
خود دادی، به ما هم بده، تا ما هم در رکاب امام زمانمان جان
فدا کنیم، و لحظه‌ای دیده از حضرتش نگردانیم و به دیگری
ندوزیم.

بأبی انت و امی یا ابا عبدالله.

خود را بیازمایید :

- ۱ - چرا پیامبر ﷺ در روز میلاد امام حسین علیه السلام گریست؟
- ۲ - خلاصه‌ای از مطالب لوح آسمانی را بنویسید .
- ۳ - لطف امام حسین علیه السلام چگونه فطرس را از مشکلی که داشت ،
نجات داد؟
- ۴ - امام حسین علیه السلام چگونه به آن مرد بیابانگرد ، انفاق فرمود؟
- ۵ - سه جمله از دعای عرفه امام حسین علیه السلام را بنویسید .